

و نیاز بسیار ازین رهگذر قطع نظر از فتوحات در نظرش می آوردند و شهرت چنان یافته بود که ایشان نگین مرتضی رضی الله عنه با خود داشتند و از خصایص آن این بود که هر که مشکوک ایستاده بودی در مقابله آن نگین درست نمی توانست دید والله اعلم و بجهت سابقه معرفتی که بشاه محمد داشتند او خواست که صبیحه خود را به برادرزاده میر ابو طالب بدهد ایشان اقدام بر قبول این معنی نکردند و مردم را بدگمانی در نسبت او بپیشتر روی نمود و گفت و گوئی در اکابر و اصغر پدید آمد و شاه محمد این دو عزیزالوجود را درون حویلی خویش طلبیده بجای محفوظ نگاهداشت و بخدمت ایشان تعهد می نمود چون چندی برین گذشت شبی جماعه مسلح از بالاخانه او در آمده پدر و پسر را که هر دو بنماز تهجد مشغول بودند شهید ساختند بدر رفتند و صباح حاکم شهر آمده صورت حال را از شاه محمد استفسار نموده او انکاری پاک آورده گفت که مرا ازین حال و قوفی نیست و نمیدانم که قاتلان چه کسانی بودند و محضری بهمیز اکبر درمت کرده درین باب محسوب عریضه نزد اعلیم شاه درین مقام فرستاد و اعلیم شاه مخدوم الملک ملا عبد الله سلطان پوری را که شیخ الامام و صدر الصدور بود برای تحقیق این قضیه بدهلی فرستاد و فرامین برای احضار اعیان علمای آن عصر مثل میان حاتم مغربی و میان جمال خان صفتی و دیگران باطراف فرستاد و تا دو ماه پیش این معرکه در میان بود و بعد از بحث و تفقیش بسیار بقیاس و قرینه معلوم شد که قاتلان گماشته شاه محمد بودند و صورت حال را معروض اعلیم شاه داشتند

و پیش از آنکه جواب آید شاه محمد که از آن عزت باین خواری
رسیده بود تاب کشاکش نیاورده فی الحال خون کم کرد و بالای آن
جغرافات خورد و ندگ زحمت وجود برد و غیر این هم میگویند و بر
عالمیان واضح گردید که آن همه ریاضات و مجاهدات برای رپو و ریا
بود نه برای خدا - ترک دنیا الدنیا * رباعی *

یک چند زبان خود چو شمشیر کنی * تا همچو سگی را صفت شیر کنی
انبان دروغ را زیر زیر کنی * تا یک شکم گرسنه را سیر کنی
و این واقعه در سنه نهصد و پنجاه و شش (۹۵۴) روی نمود و دیگر
واقعه شیخ علائی مهدی بیانه بود که نزدیک است بواقعه
سیدی موله که در زمان سلطان جلال الدین فیروز شاه گذشت
بلکه حدیث الذل بالذل باین مطابق است و شرح این حال
بطریق اجمال آنکه پدر شیخ علائی مذکور حسن نام دارد که از
مشایخ کبار دیار بنگاله است او و برادر خورشید شیخ نصر الله که
از فحول علما بود از بنگاله بزیارت مکه معظمه رسیده و از آنجا بهند
آمده در خطه بیانه رحل اقامت انداختند و جاء نصر الله و الفتح -
تاریخ آن سال یافتند و برادر بزرگ بارشاد و هدایت و خور و بفتوی
و درس علوم دین قیام داشت و شیخ علائی که ارشد اولاد شیخ
و از عهد صبا اثر نجابت و صلاح و سیمای شباب نشأ فی عبادة
الله و سنة رسول الله صلی الله علیه و سلم بر لوح پیشانی او عیان
بود در ملازمت پدر بزرگوار کسب علوم ظاهری و باطنی و تهذیب
اخلاق و نمیر و سلوک می نمود و در اندک مدت کتب متداوله را
بقوت حدت طبع و ذکا و صفای فطرت مطالعه کرده بتدریس

و افاده مشغول شد * رباعی *

تحصیل دوام باید و رنج طلب
پیوسته بروز بحث و تکرار بشب
تقوی و ریاضات و عبادات و ادب
بی این همه تحصیل محال است و عجب

و بعد از وفات والد ماجد ترک گفت و گوی رسمی و اشتغال باین
نقوش و همی گفته و بر جاده طاعت و منهج ریاضت و سجاده
مشیخت استقرار و استمرار گرفته طالبان راه را ارشاد و تلقین
میدمود و لیکن هنوز بقیه از آثار نفس داشت و بموجب - آخر ما
بخرج عن رؤس الصدیقین حب الجاه - بر ابتدای جنس تفوقی
جسته نمی خواست که شیخی دیگر دران شهر باوی شرکت مکانی
داشته باشد تا آنکه در روز عید مقتدائی را از مشایخ مترجمه منصوفه
و متدشغه از غایت غبطه و غیرت از محفه فرود آورده شکستی عظیم
بحال او رسانید و کوس شیخی بانفراد میزد و برادران دیگر که بحسب
سن و اعتبار ازو بزرگ تر بودند نیز اطاعت او نموده بآن مباحثات
میدمودند درین اثنا میان عبد الله نیازی افغان که اولاً از خلفای
نامدار شیخ سلیم چشتی فتحپوری بود و بالآخره برخصت او
بزیارت مکه معظمه رفته و سلوک اطوار مختلفه کرده و بمیر سید
محمد جونپوری قدس الله سره العزیز که دعوی مهدی موعود کرده
بود گرویده و طریقه مهدویت گزیده از سفر حجاز آمده در بیانه توطن
نمود و در گوشه باغی از آبادانی دور تر بکنار حوض مسکن ساخته
آب بر سر خود میکشید و چون وقت نماز میرسید بعضی از کعبان

و هیزم کشان و آبکشان را که گذردان مقام می افتاد جمع کرده
اقامت نماز جماعت را لازم میداشت بمطابقه که اگر کسی را مایل
بجماعت نمی یافت بلی چند بار داده ترغیب نموده ثواب
جماعت از دست نمیداد و شیخ علائی چون روش او را دید بسیار
خوش کرد و باصحاب خویش گفت که دین و ایمان اینست که میان
عبد الله نیازی دارد و زوشی که ما گرفتار آنیم جز بت پرستی
و زنا داری نیست

* رباعی *

تایک مرموی از تو هستی باقی است

اندیشه کار بت پرستی باقی است

گفتی بت و زنا شکستم رستم

این بت که ز پندار پرستی باقی است

و طریقه آبا و اجداد خود را ترک داده دکان مشیخت و مقدداژی
را برهم زده و پا بر سر پندار و غرور نهاده در پی استرضای غریبای
خویش گشت و بطریق فروتنی و خواری کفش پیش پای
جماعه که ایشان را سابق آزرده بود می نهاد و مدد معاش و لنگر
و خانقاه گذاشته و او می ترک و تجرید پیش گرفته آنچه ادبای
دنیوی تا کتب هم که داشت همه را برفقرا ایثار کرد و با حلایله
خویش گفت که مرا درد طلب حق گریبان گیر گشته اگر برفقرو
فاقه صبر میتوانی کرد همراه من باش بسم الله و گرنه حصه خود
ازین اموال بر آرد و زمام اختیار بر دست خود بگیر و برو * ع *

داری مرمی و گرنه دور از برما

* بیت *

او خود برین شیوه است رضا داشت

کار دین بعضی زنان شاید به از مردان کنند

در دلیری شیر ماده بهتر از شیر نر است

و در جوار میان عبد الله آمده ازو بطریق پاس انفاس تلقین ذکر
بروشی که میان این طایفه مقرر است گرفت و معانی قرآنی و نکات
و دقائق و حقایق آن بآسانی برو مکشوف گشت و جمعی کثیر از
احباب و اصحاب که باوی جهت اتحاد و اعتقاد داشتند بعضی
مجرد و بعضی متاهل صحبت او را بجان اختیار کرده راه سلوک را
بقدم توکل سپرده سید صد خانه دار مردم بی کسب و تجارت و زراعت
و حرفت دیگر بسر می بردند و هرگاه چیزی از غیب میرسید قسمت
بر رؤس افراد بطریق سویت و عدالت میکردند و فحوائی کریمه رجال
لَا تَلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ - را شعار خود ساخته اگر از گرهنگی
می مردند هم دم نمی زدند و اگر کسی ترک عزیمت بموجب
قرارداد ایشان داده کسبی میکرد البته ده يك در راه خدای تعالی
صرف می نمود و دو وقت بعد از نماز فجر و نماز دیگر صغار و كبار
دران دایره جمع آمده بیان قرآن می شنیدند و شیخ علائی را نفس
گیرائی موثر چنان بود که در وقت تفسیر قرآن مجید ازو هر کسی
که می شنید اکثری خود دست از کار و بار دنیوی باز داشته آن
صحبت اختیار میکردند و ترک خانمان و عیال و اطفال نموده و
بر شدت فقر و فاقه و مجاهده صبر کرده دیگر پیرامون کسب و کار
خود نمی گشتند و اگر آن همت نمی بود لااقل توبه از معاصی
و ملامتی و مذهبی خود هیچ جا نرفته بود بسیاری را خود چنان
دیده شد که شب از لوازم خانه و ظروف و آلات طبع را حتی از

نمک و آرد و آب هم خالی ساخته سرنگون می ماندند و هیچ چیز از امباب معیشت با خود از غایت اعتماد بر رزاقی حق تعالی نمی گذاشتند و روز نوروزی نو دستور العمل ایشان بود و شمه از احوال این جماعه در کتاب نجات الرشید ایراد یافته آنجا باید دید و باوجود این حال اسلحه و آلات حرب برای دفع مخالفان همیشه با خود میداشتند تا اگر کسی بر حقیقت معامله اطلاع نمی داشت خیال میکرد که ایشان اغنیا اند *يُحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ اغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ* - و هر جا در شهر و بازار نا مشروعی و منهی میدیدند جبرا و قهرا رفته احتساب میکردند و ملاحظه از حاکم نمی داشتند و اغلب اوقات غالب بودند و از حکام شهر هر که موافق مذهب و مشرب ایشان بود درآمد می کوشیدند و هر که منکر بود تاب مقاومت نداشت و کار بجائی کشید که پدر از پسر و برادر از برادر و شوهر از زن مفارقت گزیده در دایره مهدویه در آمده راه فقر و فنا پیش می گرفتند و میان عبد الله چون دید که شیخ علائی با عوام و خواص بر افتاده و وقت صاف او را شورانده ازین معنی بهم بر آمده بملایمت و نصیحت گفت که روزگار امثال این امور بر نمی تابد و حق در زمان ما تلخ تر از حنظل گشته ازین وادی احتراز لازم شمرده یا خمول باید گزید یا راه مفر حجاز پیش باید گرفت *

* رباعی *

آن کس که ز غوغا نرهد وای برو

بر خلق جهان دل بدهد وای برو

در دست فقیر نیست نقدی جز وقت

آن فیزگر از دست دهد دای برو

شیخ علائی بهمان وضع و حالت که داشت با شش صد و هفت صد خانه دار مردم بامید آنکه درین سفر شاید باعدیان و معتدایان این طایفه صحبت داشته روش اهل دروایر بداند متوجه گجرات شد و زمانی که از بیانه بقصیده بساور آمد جامع این اوراق را پدر مرحوم بهلازمت او برد و از بهل خورد مالی صورت او مانند خوابی و خیالی در متخیله من مانده و چون بخواص پور نزدیک بجوده پور رسید خواص خان که دران سرحد نامزد بود اولاً بامتقبال او برآمده داخل زمرد معتقدان شد و چون بجماع مقید شده بود هر شب جمعه در منزل او صوفیان اجتماع می نمودند و شیخ علائی منکر ملاحی و ملاحی و آمر معروف و ناهی منکر بود بذابر آن صحبت رامت فیاض و منع و زجر از نگاه داشتن حق سپاهیان علاوه آن گشت * مثل * آن قول الحق لم یترک لی صدیقاً - مشهور است و شیخ علائی بجهت بعضی موانع که پیش آمد از ائذای راه برگشته به بیانه مراجعت نمود و زمانی که اسلیم شاه در اکره بر مسند حکومت استقرار گرفت و آوازه شیخ علائی بسمع او رسید میر سید رفیع الدین محدث و ابو الفتح تهنیدسری و دیگر علمای اکره را احضار فرموده شیخ علائی را باغواهی مخدوم الملک مولانا عبد الله سلطان پوری از بیانه طلب داشت او با جمعی از اصحاب مخصوص خود که همه یکتاپوش و مسلح بودند بر درگاه آمده و برسمیاتی که در مجلس ملوک میباشد مقید نا شده سلام بر وجه معنون بر همه اهل مجلس کرد اسلیم شاه جواب بکمره گفته برو و بر مقربان او وضع شیخ بسیار گران

آمد و مخدوم الملک خاطر نشان اسلیم شاه ساختند بود که این مبتدع
 دعوی مهدویت میکند و مهدی خود پادشاه روی زمین خواهد
 شد و چون سر خروج دارد واجب القتل است عیسی حجاب که
 نهایت درجه تقرب داشت و دیگر امر را چون شیخ علائی را در وضع
 نا مرادی با جامه های پاره و کفشهای کهنه دیدند بسلیم شاه گفتند
 که این مرد با این حال و با این هیأت می خواهد که پادشاهی
 را از ما بگیرد مگر ما افغانان همه مرده ایم و پیش از انعقاد
 مجلس بحث شیخ علائی بموجب عادت مغهوب خویش چند آیت
 قرآنی را تفسیر کرده و چنان وعظی نافع بعبارتی بلیغ مشتمل بر تذکر
 مذمت دنیا و احوال قیامت و امانت علمای زمان و سایر خطابیات
 گفت که اسلیم شاه و دیگر امرای حضار مجلس را بآن قسوت قلب
 بسیار موثر افتاد و آب در چشم کرده حیران ماندند و اسلیم شاه
 از مجلس برخاسته و خود مقید شده از اندرون محل طعام برای
 شیخ و همراهانش فرستاد و شیخ نه خود از آن طعام تناول نمود
 و نه هنگام آمدن اسلیم شاه تعظیم او بجا آورد و بپایان خود همین قدر
 گفت که هر که را خوش آید بخورد و چون ازو پرسیدند که سبب
 امتناع از طعام خوردن چه بود جواب داد که طعام تو حق مسلمانان
 است که بخلاف شرع زیاده از حق خود متصرف شده اسلیم
 شاه باوجود این خشم فرو خورده تحقیق آن بحث و تشخیص
 قضیه را بعلماء حواله کرد و شیخ علائی بقوت حدت طبع
 و صفای باطن بر هر کدام ایشان در بحث غالب آمد و چون میر
 میر رفیع الدین که وفات او در سنه اربع و خمسين و تسعمایه

است (۹۵۴) در مقام ایراد احادیث [که در باب خروج مهدی موعود و علامات آن واقع شده] میشود شیخ علائی میگفت که شما شافعی مذهبید و ما حنفی و اصول حدیث شما دیگر و از ما دیگر توجیهات و قاضیات شما را درین مبحث چون قبول میداریم و ملا عبد الله را خود بحرف نمی گذاشت و میگفت که تو از علمای دنیائی و دزد دینی و مرتکب چندین نامشروعاتی بمذاهب که از دایره عدالت خارج افتاده و هنوز آواز سرود و ساز از خانه تو علانیه می شنوند و بموجب احادیث صحیح نبوی علیه الصلوة و السلام مگسی که بر قاضیات نشیذ بمراقب بهتر از عالمانی که در ملوک و سلاطین را قبله همت خود ساخته اند و در بدر میگردند

* بیت *

علم کز بهر کاخ و باغ بود * همچو شب دزد را چراغ بود
و امثال این مقدمات چندان در تحقیر و اهانت علمای غیر عامل میگفت و مستشهدات از آیات و احادیث می آورد که ملا عبد الله را مجال دم زدن بار نمی ماند و در اثنای بحث روزی اتفاقا ملا جلال بهمیم دانشمند اگره آن حدیث را که در باب حلیه و علامات مهدی موعود و روز یافده چنین خوانده که اجل الجبهة بفتح جیم و تشدید لام بصیغه تفضیل مشتق از جلال شیخ علائی تبسمی کرد و گفت که سبحان الله در میان عوام الناس خود را با علم العلماء شهرت داده و هنوز عبارت درمت نمی توانی خواند چه جای نکات و اشارات و دقائق عام حدیث نمیدانی که عبارت اجلی الجبهة است که اعل التفضیل از جلاست نه از جلال که نام تو باشد او منفعل شده

دیگر دم نزد درین قیام شیخ مبارک را میگویند که درین مجلس
 محمد شیخ علانی بود و ازان روز باز بهمدوی مشهور است و اسلیم
 شاه فریفته به بیان و کلام او شده میگفت که تفسیر معانی قرآن
 میکرده باشی و پیغام به شیخ داد که ازین دعوی که مهدوی موعودی
 باز آیی و آهسته در گوش من ازین سخن انکار بکن که من
 ترا بر تمام قلمرو خویش محتسب الهی میگردانم و تا این زمان
 اگر بی حکم من امر معروف میکردی حالا باذن من بآن امر قیام
 نمایی و اگر نه علمای زمان بقتل و صلب توفتوی داده اند و من
 ملاحظه می کنم و نمی خواهم که خون تو ریخته گردد شیخ که قدم
 بر قدم منصور مانده درین دعوی اسهل و درین مطلب جزئی ازو
 هم گذرانده بود بیم و هراس هیچ داری نداشت و باوی همین
 می گفت که اعتقاد خود را بسخن تو چگونه تغیر دهم * بیت *

سلامت چو خواهی سلامت روانست

سلامت چو گم شد سلامت خطاست

و درین اثنا هر روز خبر با اسلیم شاه می رسید که امروز فلان سردار
 افغانان در دایره شیخ رفته بار گروید و ترک علایق روزگار گفت و
 روزی دیگر بهمان و ملا عبدالله ساعت بساعت اسلیم شاه را تحریص
 و ترغیب بر قتل او می نمود آخر الامر اسلیم شاه حکم بر اخراج
 شیخ نموده گفت که در مملکت من مباش و بدکن برو چون شیخ
 علانی که از سالها باز هوای میردکن و دیدن مهدویة آن دیار در سر
 داشت این مزده شنیده کریمه ان أرض الله واسعة خوانده برخاسته
 بی توقف عازم آن ولایت گردید * بیت *

قاسم سخن کوتاه کن برخیز و عزم راه کن

شکر بر طوطی فکن مردار پیش کرگسان

و بهفدیة که سرحد دکن است رسیده و بهار خان الملقب باعظم
همایون سروانی حاکم آنجا اورا چندروز در اولکة خویش نگاهداشت
و در دایرة او درآمده هرروز بدای رعظ او میرفت و نیمه لشکر او
بلکه زیاده ازان باو گرویدند و اینخبر را مذهبیان بسلیم شاه رسانیدند
و عرق غیرت او بجنبش در آمد و مخدوم الملک صورت حال را
بصد آب و تاب خلاف واقع خاطر نشان اسلیم شاه ساخت و حکم
بطلب شیخ علائی صادر شد مقارن اینحال اسلیم شاه از آگرة بجانب
پنجاب بقصد دفع فتنه نیازیان متوجه گشته بود چون سخانی بدانه
بمنزل بهر سور رسید مخدوم الملک بسلیم شاه گفت که از فتنه
صغیر که عبارت از شیخ علائی باشد چند روزی خلاصی یافتیم اما فتنه
عظیم یعنی شیخ عبدالله نیازی که مرشد شیخ علائی و پیر نیازیان
است و پیوسته با سیصد و چارصد کس مسلح و مکمل در کوهستان
بدانه می باشد و افساد می نماید هنوز برپاست آتش خشم سلیم شاه
که تشنه خون نیازیان بود ازین نفوس شعله زد و بمیان بهوه لوحانی
حاکم بدانه که از جمله برگزیدگان خاص شیخ عبدالله بود امر باحضار
شیخ فرمود و میان بهوه نزد شیخ رفته گفت که مذاهب چنان
می بینم که شما روزی چند بموجب آنکه از بلا حذر گفته اند خود را
بگوشه بکشید و ازین شهر بجای دیگر انتقال نمائید تا شاید پادشاه
فکر شما را فراموش سازد باز دیگر بر سر این حرف نیاید و دفع
الوقت کرده باشید و من نیز عذری پسندیده خواهم گفت * ع *

مترس از بلائی که شب فرمیدانست

این سخن او را شیخ عبد الله قبول نکرد و گفت این پادشاهیست
غیر و مخدوم الملک پیوسته در انتهاز فرصت است اگر بجای دورتر
رفته مرابط بماند آن زمان در سوئنت عظیم خواهیم افتاد بنابراین حالا که
بنده گروهی رسیده باشد دیدن وی اولیتر است و اراده خداوندی
اینجا و آنجا در حال و استقبال مساوی است تا هرچه مقدر
است خواهد رسید - العبد یدبر و الله یقدر • بیت *

عنان کار نه در دست مصلحت بین است

• • • • •
عنان بدست قضا ده که مصلحت اینست

تا شب شب از بیدانه روان شد و صبح وقت کوچ اسلیم شاه را در سر
سواری دید و گفت السلام علیک درین حین میان بهوه قفای او را
گرفته خم ساخته گفت که شیخا بپادشاهان اینچنین سلام میکنند
شیخ به تندی جانب او دید و گفت سلامی که سنت است و یاران
بر رسول صلی الله علیه و آله وسلم کردند و رسول صلی الله علیه
و آله وسلم بر ایشان رضی الله عنهم گفته اند همین است من
غیر این نمی دانم اسلیم شاه اعراضی شده که پذیر علائی همین است
صلا عبد الله که در کمین بود گفت همین اسلیم شاه فرمود تا
او را بی تبحاشی زیر لگد و مشست و چوب و تازیانه گرفتند و شیخ
تا زمانی که شعور داشت همین آیه کریمه میخواند که رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَ اِسْرَافَنَا فِیْ اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَوْدَانَا وَ اَنْصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ
الْكَافِرِیْنَ - اسلیم شاه پرسید که چه میگوید صلا عبد الله گفت که
شما را و ما را کافر میخواند اسلیم شاه شدت و غلظت ورزیده بدشتر

از پیشتر مقید به عقیدت و تعذیب او گشته تا یک ساعت پیش
سواره ایستاده او را لت میفرمود چون دانست که نفس از او منقطع شده

* بیت *

نفسی در میان میانجی بود * آن میانجی هم از میان برخاست
ماند و روان شد و شبنم را که رمقی در تن باقی مانده بود درخام
پلیچیدند و تا یک شب و روز او را در جای آتش گرم نگاهداشتند تا بحال
آمد و این واقعه در سنهٔ خمس و خمسین و تسعمایه (۹۵۵) روی
نمود و بعد از صحت از بیانه قطع نظر نموده سیاحت گزید و چند گاهی
در افغانستان روه و چند گاهی در میان افغانان بتن سرحد بجواره
صابین انبیر و انبیر سر بسر می برد و چنین میگفت که این بود
ثمرهٔ صحبت ارباب قیل و قال * نظم *

ای خداوندان حال الاعتبار الاعتبار

وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

عاقبت بسرهند آمده از راه و روش مهدویت بالکل ابا آورده و
سایر مهدویه را از ان اعتقاد باز داشته بروش متشرعان عامه اهل
اسلام سلوک می ورزید تا در سنهٔ نهصد و نود و سه (۹۹۳) زمانی
که بندگان حضرت متوجه آنک بنارس بودند او را طلبیده پارهٔ زمین
و معاش بدام او و فرزندان او در سهروند انعام فرمودند و در سنهٔ الف
(۱۰۰۰) درس نود سالگی تخمیناً عالم فانی را پدرود کرد * رباعی *

گر خدایک فلک عیان بدست تو سپرد

ور نقد زمین جهان بپای تو شمرد

گر دانش تو سبق ز افلاطون برد

اینها همه هیچ ست همی باید مرد

و بعد از آنکه اسلیم شاه فتح نیازیان کرده با گره مراجعت نمود ملا عبد الله اسلیم شاه را محرک شد و سرود بیدارستان داده باز برین آورد که شیخ علائی را از هندیه طلبیده برو اجرای حد فرمایند و باقیه وجوه خاطر نشان او ساخت که حکم باخراج شیخ علائی شده بود و حال آنکه بهار خان مرید و معتقد او گشته و تمام لشکر بار گرویده چنانچه خویشان از هم تبرا جسته بمذهب او در آمده اند و احتمال خلل در ملک است اسلیم شاه او را از انجا طلب نموده نسبت به پیشتر خود بیشتر متعبد شده تا آن قضیه بفیصل رسد و چون ملا عبد الله را صاحب غرض دانسته بود و عالمی دیگر را از علمای دهلی و اگر قابل تشخیص این بحث نمی یافت شیخ علائی را درین مرتبه حکم کرد تا در بهار پیش شیخ بده طبیب دانشمند که شیرخان از نهایت اعتقاد کفش پیش پای او می نهاد و بر ارشاد قاضی شرحی معتبر نوشته و مشهور است فرستند و بموجب گفته او عمل نمایند شیخ علائی چون انجا رفت از اندرون خانهای شیخ بده طبیب آواز سرود و ساز شنید و بعضی مکاره طبعی و شرعی دیگر نیز که ذکر آن استهجانی صریح دارد در مجلس او دید و بی اختیار امر معروف و نهی منکر کرد شیخ بده چون بسیار خانی و معمر بود و قدرت تکلم نداشت اولاد و احفادش جواب دادند که بعضی رسوم و عادات که در هندوستان شایع شده از ان قبیل است که اگر آنها را منع کنند کیف ما اتفاق ضرری و نقصانی دنیوی و جانی و بدنی بهمانع عاید شود زنان هندیه که طایفه

ناقص اند آن نقصان را نتیجه احتساب می دانند و دران صورت
 کافر میشوند بهر حال در تجویز فسق از تجویز کفر شاید بزرگتر
 باشد شیخ علائی گفت این خیال فاسد است باین دلیل که زمانیکه
 نقصان دنیوی در اعتقاد ایشان نتیجه تغیر نامشروعی باشد و امر
 معروف را سبب موت شخصی و ضرر مال و جاه او دانند از
 اول مسلمان نیستند تا ملاحظه اسلام ایشان کرده شود و سخن در
 صحت نکاح است چه جای آنکه غم مسلمانی ایشان باید خورد که
 البناء علی الفاسد افسد - آنجماعه ملزم شدند اما شیخ بده طبیب
 از روی انصاف در مقام اعتذار و استغفار در آمده شیخ علائی را
 تحسین نموده بتعظیم و احترام تمام پیش آمد و اول مکتوبی
 باعلیم شاه نوشت باین مضمون که چون مسئله مهدویه موقوف
 علیه ایمان نیست و اختلاف بسیار در باب تعیین علامات مهدی
 واقع است بذابر آن حکم بکفر و فسق شیخ علائی نمی توان کرد
 غایتش شده او را مرتفع باید ساخت اینجا کتاب کمیاب است
 و در کتاب خانه علمای آنجا بسیار خواهد بود تحقیق فرمایند -
 فرزندان شیخ خاطر نشان او گردانیدند که مخدوم الملک صدراعظم
 است این که مخالف است او مینمایند البته باعث طلب شما
 میگردد و درین وقت پیری این همه مسافت راه بعید طی نمودن
 و مرتکب مشاق شدید شدن از مصلحت دور است بذابر آن نوشته
 اول را فسخ نموده خواهی نخواهی از جانب شیخ بده خطی
 مشتمل بر خوش آمد ملا عبد الله پنهانی باعلیم شاه نوشتند که
 مخدوم الملک امروز از علمای محققین است سخن او و فتوی

فتویٰ اوست و دران هنگام که اسلیم شاه در مقام پنجاب بود شیخ
 علائی در مقام بن یاورمید چون خط سر بمهر شیخ بده طبیب را
 خواند شیخ علائی را نزدیک طلبیده آهسته گفت که تنها بگوش
 من بگو که ازین دعوی تائب شدم و مطلق العنان فارغ البال باش
 شیخ علائی بسخن او گوش نکرد و ملتفت نشد اسلیم شاه مایوس
 گشته بملا عبد الله گفت تو دانی و این بگفت و بحضور خود
 چند تازیانه زدن فرمود و شیخ علائی خود در گلو جراحات طاعون
 که دران سال در جمیع ممالک هند شایع شده بود و اکثری از خلائق
 تلف شده بودند داشت چنانچه فتیله دران میرفت و محنت سفر
 علاوه آن گشته بود و از رمقی بیش نمانده تا در تازیانه سوم جان
 علوی او قالب سفلی را گذاشته باشد *فَإِذَا فِي مَقْعَدِ صَدَقٍ عِنْدَ مَلِكٍ*
مَقْدَرٍ - يَرَوُّهُ كَرْدٌ وَ فِي نَزْهَتِكَا مَالَعَيْنَ رَأَتْ وَلَا أَذُنَ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ
فِي قَلْبٍ بَشَرٍ - آرام گرفت و بعد از آن جثه نازک او را بپای پیل بسته
 پاره راه در اردو گردانیدند و حکم فرمودند تا قالب او را دفن سازند
 و سوکلان گماشتند و در همان ساعت صرصر تند باد چنان وزیدن
 گرفت که مردم گمان قیامت بردند و در تمام لشکر غلغله ماتم عظیم
 افتاد و زوال دولت اسلیم شاه را عنقریب مترصد بودند و شبها شب
 میگویند که چندان خرمن گل ها بر قالب شیخ ریخته شد که دران
 پنهان گشته حکم قبر او پیدا کرده بود و بعد ازین قضیه (‡) زوال
 شد و دولت اسلیم شاهی بدو سال نکشید و بعیده ماند قضیه سلطان

جلال الدین فیروز شاه خلجی بود بعد از کشته شدن هیدی سوله بلکه
 انقضای عهد سلیم شاه مریترا از عهد او شد و باعث این دل آزاری را
 مردم همه از ملا عبد الله که همیشه درویش آزار بود میدانستند
 و الحق هم چنان بود و این واقعه در سنه سبع و خمسين و تسعمایه
 (۹۵۷) روی داد و جامع اوراق که در آن زمان ده ساله بود این دو تاریخ
 یافت اول ذاکر اله دوم سقا هم ربه شرابا و از جمله وقایع عهد سلیم
 شاه قتل خواص خان مت مجمل این قضیه آنکه خواص خان چون بعد از
 جنگ نیازیان گریخته بدامن کوه رفت سلیم شاه تاج خان کرانی را
 که برادر سلیمان کرانی و عالم ترین و فاضل ترین سلسله افغانان بود
 در آن حدود نامزد گردانیده از مقام بن باو فرمان نوشت که خواص
 خان را هر چند بعهد و سوگند هم باشد از کوه فرو آورده کار او را تمام
 سازی و بجهت استحکام امکنه آن جدال تاج خان چون کاری نتوانست
 کرد فرمان عهد و قول سلیم شاه را باو فرستاد او از روی مسلمانانها
 باور کرده آمده تاج خان را دید و تاج خان در ساعت او را بقتل
 رسانیده سرش را نزد سلیم شاه در قصبه بن فرستاده جسد او را در
 قصبه مرستی از نواحی هندل دفن ساخته از انجا بدلهی آوردند
 و این واقعه در سنه تسع و خمسين و تسعمایه (۹۵۹) روی داد و
 مصیبت بعالم شد تاریخ یافتند (†) و یکی از جمله علو همت او این
 بود که همراه شیر شاه چون بکاپی رسید دو لک روپیه بحلوانیان آن بلده

(†) در - مصیبت بعالم شد - نهصد و هشتاد و نه عدد دست

پس خلاف ظاهر *

داد تا بمرور نبات مصری را برنتهند و بر میفرستاده باشند و هم چنین تمام باغات انبیه بیدانه را زر داد تا انبیه هر روز در منازل امرا و فقرا می رسانیده باشند در همین اثنا اجل شیر شاه رسید و سلیم شاه کسان گماشت تا مبلغ بیست و چهار هزار روپیّه او باز یافت نموده از وجه بقایای آن زر تحصیل کرده واصل خزانه او گردانیدند و در همین سال شیخ عبد الحی ولد شیخ جمالی کذبوی دهلوی که بفضایل علمی و شعری آراسته و صاحب سجاده و ندیم و صاحب خاص الخاص سلیم شاه بود و دیعت حیات سپرد و سید شاه میر آگره این تاریخ یافت

• بیت •

گفت نامم همی شود تاریخ • بنده وقتی که در میان نبود
و از جمله وقایعی که در ایام اقامت سلیم شاه در مقام بن روی
نمود آن بود که روزی سلیم شاه مابین دو نماز براسپی راهداری
مربع نشسته جریده از اردو بطریق عادت معهود بسیر قلعه مان کهر
که به صافت پنج شش کوره تخمینا بود میرفت ناگاه شخصی از
سر گذشته و همراه گرفته و شمشیری در بغل بموجب مثل تابط شرا
پنهان کرده ببهانه داد خواهی پیش آمده زخمی بر او انداخت
و سلیم شاه آن را بچابک دمستی و چستی بر مرتازیانه گرفت
و دسته تازیانه را قطع نموده روی او را اندکی مجروح ساخت و چون
دست برای زخم دیگر برداشت سلیم شاه چستی زده خود را بالای
آن پاچی انداخت و شمشیر را از دست او کشیده درین هنگام
دولت خان اجیاره (؟) بن سزاول خان که منظور دل نشین و محبوب
دل پسند سلیم شاه بود تاخته آمد و زخمی بران شخص انداخت

و دیگران هم رسیده ازو پرسیدند که ترا برین فعل که باعث بود
 سلیم شاه برین معنی راضی نشد گفت این مردک خانهای بسیار
 کسان را خواهد سوخت زود تر او را بقصاص رسانید اما آن شمشیر
 را شناخت که باقبال خان داده بود و این اقبال خان از اراذل و
 اسافل هندوستان بود که چند گاه خدمت شیر شاه میکرد و چون
 بسیار قبیح منظر بود و دنی و ابله و کریه و محقر او را رحمة اللهی
 که در هند عبارت از جولاها باشد می گفتند و سلیم شاه او را از
 اسفل السافلین بر آورده باطن علیدین درجه تقرب رسانیده محسود
 امرای عظیم الشان خود ساخته یک ساعت از خود جدا نمی
 گردانید و از آن روز باز که آن شمشیر را شناخت منصب او را گرفته
 مظهر کل شیعی يرجع الی اصله گشت و هر چند امرای افغان ترغیب
 بر قتل او کردند گفت مرا شرم از تربیت خود می آید * بیت *

چوب را آب فرو می نهد دانی چیست

شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش

و سلیم شاه که بهمین طور بر افغانان بد گمان بود حالا خود علت
 مرکب شد و اندون در شراب او افزود و مار گزیده زهر نوش کرده
 تشنه خون افغانان گشته و بعزم استیصال ایشان بیشتر از پیشتر
 یکرویه شد و روزگار بزبان حال همین باو میگفت * بیت *

بزیاد کرده که کنی خانمان خراب های خانمان خراب چه بزیاد کرده

و بعد ازین وقایع سلیم شاه مراجعت نموده بجانب گوالیار که پای

تخت ساخته بود توجه نمود چون بدلهی رسید خبر آمد که محمد

همایون پادشاه بکنار آب نیل بقصد تسخیر هند رسیدند و سلیم شاه

که این خبر شنید زلو برگلو چسپانده بود دران ساعت جدا کرده و آب بر سر ناریخته و گلو را بلته بسته سواری فرمود روز اول سه کروزه راه طی نموده منزل ساخت و عام و خاص لشکر او که از قلاشی بجان آمده بودند چون گلو بستگان بی اختیار از دنبال روان شدند و بعضی وزرای دولت خواه او بعرض رسانیدند که چون غنیم قوی بمقابله آمده و سپاهیان خراب اند اگر ادای مواجب حکم شود مناسب دولت است اسلیم شاه جواب داد که درین وقت اگر زر خواهم داد حمل بر زبونی و احتیاج من خواهند کرد بنابراین بعد از این فتح باز گشته عاونه دو ساله را بیک قلم حکم میکنم لشکریان صبر کرده راه در جگر نداشته مترصد لطیفه غیبی و منتظر آفت ناگهانی می بودند باوجود بی سامانی بدورت رسیدند و زمانی که بعرض اسلیم شاه رسانیدند که توپخانه طیار هست اما گاران اراکه در گوالپار گذاشته اند چه حکم میشود گفت چندین هزار پیاده رجاله چه کار می آید که ماهیانه مفت میگیرند و این جماعه را گار و خراعتبار نموده اراکه کشی فرمود و ما صدق این بیت درمت آمد

• بیت •

این که تو بدینی نه همه مردم اند • بدیشتری گار و خری بی دمند و بعضی دیگرها ازان قبیل بود که هر کدام را هزار هزار کس دو هزار کس کمتر و بدیشتری کشیدند و باین سرعت در عرض هفت روز به پنجاب رسید و همایون پادشاه خود بنابر بعضی مصلحت ها تا بنهر در دامن کوه شمالی از حد کشمیر رفته مراجعت بجانب کابل فرمودند چنانچه نبذی ازین احوال بطریق اجمال

بجای خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و اسلیم شاه نیز این خبر را شنیده از لاهور بمصرعت در گوالیار رفته قرار نمود و درین اثنا در نواحی قصبه انبیری رفته بشکار مشغول بود که جمعی از لوندان باغیهای بعضی امرا سر راه او را گرفته قصد غدر داشتند و منتهی این خبر را به سلیم شاه رسانید او براه دیگر بشهر در آمده و جمعی را مثل بهادر الدین و محمود و مدا که سرفتنه ارباب غدر بودند بقتل رسانید کسانی را که گمان بد بر ایشان داشت مقید می ساخت و می کشت و در خزانه کشوده حکم عام کرد که علوفه دو ساله پاهای را بدهند و فرامین باصرای پنج هزار و ده هزار و باین مضامین نوشت و بعضی یافتند و اکثری نه در همین حین که سپاه اجل غنیم غالب تر از هر غالب است (+) برو تاختن آورد

* بیت *

آن یکی خر داشت پالانش نبود • یافت پالان گرگ خرا در ربود
و مقدمه بعضی ازان سپاه میگویند دنبلی بود که در حوالی مقعد او بر آمد و بعضی سرطان می گفتند و از درد بیقرار گشت خون کم کرد هیچ فایده نداشت و در وقت اضطراب و بیطاعتی گاه گاهی میگفت که من خدا را اینچنین غالب نمی دانستم درین حالت هم تا زمانی که شعور داشت دولت خان را در مقابل خود نشستن

(+) همچنین در هر سه نسخه و غالباً بدین اسلوب بوده - در همین حین سپاه غنیم اجل که غالب تر از هر غالب است برو تاختن آورد -

می فرمود و نظر بغیر از روی او در جانب دیگر نمی گماشت

* بیت *

ندهد جان فرشته را محمود * تا نه بیند و را به شکل ایاز
و با وجود آنکه بی شعوری برو غالب آمده بود گاهی که چشم
میکشاد همین بر زبانش میرفت که حیاره (؟) کجا ست و می گویند
با آنکه از پهلویی به پهلوی دیگر گشتن برو هر زمان دشوار می نمود
رضا برین معنی نداشت که دولت خان را تصدیع داده امر
بمقابلت او فرمایند بلکه می گفت که روی مرا بجانب او بگردانید
روزی او را حاضر دیدید پرسید که کجا باشد گفتند بخانه یکی از
خویشان رفته خواهد بود و دانست که ظاهراً بدیگران زمانه سازی
می کند در همان ساعت دولت خان رسید و اسلیم شاه این
بیت خواند *

قد رمن می نشناسی که چسانم بونفا

باش تا صحبت یاران دگر دریابی

وازنقات مسموع است که اسلیم شاه بخزینه دار حکم فرموده بود که
در روزی بجهت خرج دولت خان تالک تنگه خود را پرسیده بدهد
اما بالا تر از آن پرسیده بتصرف او باز گذارد غرض چون کار روز بروز
بلکه ساعت بساعت برو تنگ شد اطباء از معالجه عاجز آمدند * بیت *

درین دقیقه بماندند جمله حکما

که آدمی چه کند با قضای کن فیکون

اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل

به لای عجز فرو رفت پای افلاطون

و صاحب نظر بود بامیر سید نعمت رشوتی شیوه مشاعره همیشه
می ورزید و لطایف میگفت و می شنفت و انبساط می نمود و
با علماء و صلحا اعتقاد عظیم داشت میگویند که چون بالور بقصد سفر
پنجاب رسید روزی ملا عبد الله سلطان پوری را از دور دید که
می آید خطاب بمقربان کرده گفت که هیچ میدانید که این که
می آید گفتند که فرمایند گفت بابر پادشاه را پنج پسر بود از آن جمله
چار از هندوستان رفتند و یکی ماند گفتند آن کیست گفت
این ملا که می آید سرمست خان گفت تقریب نگاهداشتن اینچنین
متفنی چیست گفتند که چه توان کرد که بهتری ازو نمی بینم و
چون ملا عبد الله رسید اورا بر تخت خویش نشستن فرمود و تسبیح
سراربدی که همان زمان پیش کش از جانی آمده به بیست هزار
روپیه قیمت او رسیده بود بخشید و نماز بحضاعت هرگز ازو فوت
نشدی و از کیفیات و سکرات جوز هم نمی خورد *

فیروز شاه بن اسلیم شاه

که فیروز خان نام داشت بعد از پدر در سن ده سالگی بنام
پادشاهی موسوم شده و باین خطاب مخاطب گشته و امر سلطنت
برو انتظام نیافت و مبارز خان واد نظام خان سور که برادرزاده
اسلیم شاه بود بعد از سه روز قصد قتل آن بیگناه نمود و هرچند
بی بی بانی همشیره او و زوجه اسلیم شاه در پایش افتاده

بزاوی می گفت که برادر جان بخشی این پسرک ضعیف بکن
تا سر خود گرفته او را بجائی برم که کسی نشان ندهد و
پادشاهی کاری نداشته باشد و نام آن بزبان هرگز نراند آن
ظالم بی رحم قبول نکرد و در محل درآمد و بحضور مادر سرپسردا
بریده و حالا نسل او هم چنان منقطع است که نسل اسلیم شاه و
میگویند که اسلیم شاه چند مرتبه قصد قتل مبارز خان کرده بزوجه
خویش همین می گفت که اگر پسر خود را دوست میداری از سر
برادر خود بگذر و اگر این را میخواهی اسید حیات از منقطع
ساز او بشفاعت می گفت که برادر من بله و لعب و لغو کار دارد و
خلعت پادشاهی بر قامت همت او چیست نیست از خون او قطع
نظر بکن و اسلیم شاه هرگاه او را میدید حرم خویش را بملاست می گفت
که عاقبت وقتی پشیمان خواهی شد که سودی نداشته باشد

* بدست *

هرچه در آینده جوان بیند * پدر در خشت خام آن بیند

و عاقبت هم چنان شد که اسلیم شاه بتفرس یافته بود *

سلطان محمد عادل عرف عدلی

که این نظام خان سور بود و مبارز خان نام داشت باتفاق اعیان
امرا و وزرا بر تخت سلطنت استقرار یافت و خود را باین خطاب
مخاطب گردانید اما عوام الناس او را عدلی میگفتند و آن را نیز

تحریر نموده به اندهلی که بمعنی نابینا باشد شهرت داده اند در
ابتدای جلوس احوال سلطان محمد عادل بن تغلق شاه را شنیده
تقلید وی در زر بخشی می نمود و در خزینه کشفه دلهای خواص
و عوام را صید خود ساخته و کتیده باش از طلا بمقدار بهای پانصد
تنگه فرموده می افداخت تا بخانه غریبی و مسکینی که می افتاد
آن قدر زر را باو بخشیده باز می آوردند و این شیوه عارضی در سر
چند روزی بوده برطرف شد * ع *

بر بسته دگر باشد و خود رسته دگر

* شعر *

اذا جرت الدروع علی خدود * تبین من بکا من تباکا
و عهد وزارت و وکالت بشمشیرخان نام غلامی که برادر خرد خواص
خوان بود و دولت خان نو مسلم تربیت کرده لوحانیدان مفوظ
داشت و هیمون بقال قصبه ریواری را از میوات که اسلیم شاه از
مرتبه شکنگی بازار و تحقیق سیاست بتدریج اعتبار نموده بود
مطلق العنان ساخته در جمیع مهمات ملکی و مالی دخل داد و
عدای چون دراصل بمطرب پیشگی و رقص بازی معتاد و تنبل و
عشرت دوست و فراغت طلب بود بسپاهی گری و تدبیر ملکی
چندان مناسبت نداشت و کشتن فیروزخان و اعتبار هیمون علاوه
آن شد که امرای اصیل افغان از اطاعت او استنکاف و عار تمام
پیدا کرده هنوز یکماه از جلوس نگذشته بود که هرطرف فساد می سر
بر زد و ملوک طوایف شدند و فتنه از خواب گران بیدار گشت
و رشته ضوابط شیر شاهی و احکام اسلیم شاهی گسسته کارها از